

### اعتماد بی‌جا کردم

خانواده شوهرم شروط ضمن عقد را نپذیرفتند. من روی پنج مورد اصرار داشتم، اما انگار برای آن‌ها سخت بود که زن حق و حقوقی هم داشته باشد. مثلاً تحصیل کرده هم بودند. خلاصه از ما اصرار و از آن‌ها انکار. نزدیک بود وصلت به هم بخورد، شوهر من گفت زبانی قول می‌دهد و من هم اعتماد کردم. اول گذاشت درسم را ادامه بدهم بعد هم که توی زندگی بددل بود. به اصرار که پیش مشاور رفتیم، معلوم شد ریشه مشکلش در روانش است و به من نگفته بودند که بیمار است. حتی پرونده هم داشت. بار اول که کتک خوردم، تصمیم را برای جدایی گرفتم، اما چند سال دویدم تا توانستم بیماری‌اش را ثابت کنم و طلاق بگیرم. اعتماد بی‌جا کار دستم داد.

بزرگ‌ترها دوست داشتند خودشان ببرند و بدوزند که من یک مرتبه، حرف شروط ضمن عقد را پیش کشیدم و حق شغل و حق تحصیل خواستم. انکار کفر گفته باشم، مجلس به هم ریخت

### برای روز مبدا

از من به شما نصیحت، کوتاه نیابید. هر دختری توی فامیل ما به هزار مصیبت شروط دوازده گانه را توانست بگیرد. انگار عهدنامه ترکمنچای است. من هم کلی فکر کردم و آخر مهریه ام را یک سکه گرفتیم و عوض سه شرط را با وکالت محضری گرفتیم. حق طلاق، حق حضانت فرزند و خروج از کشور. به نظر من این طور حقوقمان توی ازدواج برابر می‌شد. من شاغل بودم. او هم شاغل بود. هر دو قرار بود برای زندگی تلاش کنیم. تازه من حق تصنیف اموال را نخواستیم. وگرنه حق هر زنی است که به اندازه مرد توی زندگی سهم داشته باشد. من این‌ها را از شوهر خواستم او هم پذیرفت. خانواده هر دو طرف هم از این کار مطلع بودند. پدر شوهرم گفت این طوری فامیل می‌گویند عروستان از همین حالا به فکر جدایی است؟ پدرم گفت: بگویند که برای روز مبدا است. ان شاء... که هیچ وقت استفاده نکنند. تا حالا هم که خدا را شکر، کار به جاهای باریک نرسیده است.

### همسرم پیش قدم شد

سمن کم بود که نامزد کردم، اما دوست داشتم درس بخوانم. شوهرم هم همراه بود، اما توی فامیلشان رسم نبود. زن تحصیلاتش از مرد بیشتر باشد. او هم مرد بازار بود و می‌گفت بیشتر از دیپلم به کارش نمی‌آید. من مدام دلشوره داشتم که نکند وقتی برویم سر خانه و زندگی مان نظرش عوض شود یا خانواده‌اش سرزنشمان کنند. راستش از شروط ضمن عقد هم خبر نداشتم. بعد از نامزدی، وقتی که می‌خواستیم عقد رسمی بگیریم، خودش بحث شروط ضمن عقد را پیش کشید و همه را امضا کرد. از حق تحصیل تا سفر و شغل. گفت این طوری کتبی هم اعلام می‌کنم عاشق موفقیت همسرم هستم. هیچ کس روی حرفش حرف نزد من هم دلم گرم شد.

### یک زن و این همه حق

خواهر داماد مخالف بود. می‌گفت چطور این همه حق و حقوق به دختر بدهیم. اصلاً ما نخواستیم. یکی آمد وسط را بگیرد گفت حالا همه این‌ها را امضای کنند و طوری نیست. بماند که بعدها فهمیدم این امضاچندان هم ارزش قانونی ندارد. مهم و وکالت مرد است. اصلاً شما به من بگو کی اینجا حق را به زن می‌دهد؟ من می‌گویم هیچ کس. همین شرط و شروط برای خیلی‌ها سخت است. پسر هم بخواهد. خانواده‌اش نمی‌گذارند. آخرش هم که پاش بیفتد و خدای نکرده بروی دادگاه ضمانتی ندارد. ما که آن روز کوتاه آمدیم، چون مادرم گفت دیگر همه کارها ایمان را کرده ایم و خوبیت ندارد، اما هنوز دلم از حرف خواهر شوهرم چرکین است.

### می‌خواست برای با هم بودن تلاش کنیم

هم دانشکده‌ای بودیم وقتی آمد خواستگاری، پدرم به رسم فامیل ازش ملک خواست. چیزی که نداشتم، بابام گفت برو هر وقت داشتی بیا. شرطی که می‌دانید با شرایط امروز بعید بود. می‌گفت پدرت سنگی انداخته جلوی پایم که رستم هم نمی‌تواند برش دارد. رفتیم چند جامشورت، آخر یکی از مشاوران، درباره شرایط ضمن عقد گفت. رفتیم با محضر دارو وکیل هم صحبت کردیم، فهرست را که جلوی پدرم گذاشتیم و گفت برای همه‌شان وکالت قانونی می‌دهد. کوتاه آمد، گفت آفرین، می‌خواستیم ببینم برای با هم بودن تلاش می‌کنید یا نه.

### حقی که باید درباره‌اش مطلع باشیم

وقتی آمدند خواستگاری، پدرم گفت فقط ایمان و روزی حلال. من هم برایم مهم بود خوش اخلاق باشد و حقیقت خیلی هم شبیه هم بودیم. هم خودمان هم سطح خانواده‌هایمان. این است که ازدواجمان زود جفت و جور شد. وقت عقد پدر شوهرم که وکیل بود، خودش یکی یکی شروط ضمن عقد را خواند و برایم توضیح داد. خدا خیرش بدهد، همه می‌خندیدند که نکند پدر عروسی یا دشمن داماد! اما ایشان کوتاه نیامد، گفت باید همه را بخوانند و حق و حقوقشان را بشناسند، حالا خواستند درخواست بدهند یا نه خودشان می‌دانند. من هم چون یکی یک دانه خانواده بودم، حق مسکن خواستم. بماند که چند سال بعد خودم گفتم برویم یک شهر دیگر رفتیم و خیلی هم برایمان خوب شد.